



## تبیین پردازشی فرایند خروج بند موصولی بر پایه دستور گفتمانی نقشی

حامد مولایی کوهستانی<sup>۱</sup>

علی علیزاده<sup>۲\*</sup>

شهلا شریفی<sup>۳</sup>

مقاله پژوهشی

### چکیده

هدف پژوهش حاضر تبیین قرارگیری بند موصولی در جایگاه پس فعلی فارسی براساس دستور گفتمانی نقشی (هنگولد و مکنزی، ۲۰۰۸) است. بررسی زبان در این دستور در چهار سطح بینافردی، بازنمودی، صرفی - نحوی و واجی طبق رویکرد بالا به پایین صورت می‌گیرد. این دستور با رویکردی نقشی رده‌شناختی شیوه جدیدی برای تعیین ترتیب سازهای بند ارائه داده است که بر مبنای آن می‌توان فرایندهایی همچون خروج را تبیین کرد. به منظور دست‌یابی به هدف پژوهش دو مقوله مورد بررسی قرار گرفته است؛ مقوله اول در رابطه با توجیه چگونگی تولید بند موصولی طبق روش ترتیب سازهای دستور گفتمانی نقشی است. یافته‌ها در این رابطه حاکی از آن است که دستور گفتمانی نقشی از ویژگی سنگینی سازه برای توجیه نحوه نگاشت عناصر در حالت پس فعلی استفاده می‌کند. بر این اساس عناصر غیراصلی سنگین به واسطه وزن سازه‌ای، فارغ از لایه‌ای که در سطوح بینافردی و بازنمودی در آن تولید می‌شوند پیش از تمام عناصر دیگر وارد قالب بند می‌شوند. مقوله دوم مربوط به تبیین علت وجود همزمان دو ساخت پس فعلی و پیش فعلی بند موصولی فارسی است. دستور گفتمانی نقشی به این منظور از مبحث رقابت دو اصل پردازشی تمامیت حوزه‌ها و کاستن حوزه‌ها کمک می‌گیرد. هر زمان در این رقابت، اصل تمامیت حوزه‌ها پیروز شود بند موصولی به‌عنوان سازه‌ای کاربردی و معنایی، در سطح صرفی نحوی نیز در کنار هسته اسمی نگاشت می‌شود. با پیروزی اصل کاستن حوزه‌ها، بند موصولی به‌عنوان توصیف‌گری سنگین در انتهای جمله ظاهر می‌شود تا میزان بار پردازشی مورد نیاز برای درک سازه‌های بلافصل بند اصلی کاهش یابد.

**کلیدواژه‌ها:** خروج، دستور گفتمانی نقشی، بند موصولی، اصل تمامیت حوزه‌ها، اصل کاستن حوزه‌ها.

✉ h.molaei@vru.ac.ir

✉ alalizadeh@um.ac.ir

✉ sh-sharifi@um.ac.ir

۱- استادیار زبان‌شناسی، دانشگاه ولی عصر (عج) رفسنجان

۲- دانشیار زبان‌شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد\*

۳- دانشیار زبان‌شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد

## ۱- مقدمه

هدف این پژوهش بررسی فرایند خروج<sup>۱</sup> بند موصولی فارسی براساس دستور گفتمانی نقشی<sup>۲</sup> است. با توجه به این که در این دستور از مفاهیم صورت‌گرایی همچون خروج یا حرکت سازه استفاده نمی‌شود به دنبال تبیین پایه‌زایشی ظاهر شدن این سازه در جایگاه پس‌فعلی فارسی خواهیم بود. رویکردهای صورت‌گرا در توجیه ساخت‌های نشاننداری که الگوهای ثابت ترتیب سازه‌ای را برهم می‌زنند از اصطلاح حرکت سازه استفاده می‌کنند؛ صورت‌گرایان بین دو نوع حرکت راست‌گرا و چپ‌گرا تمایز قائل شده‌اند. زبان‌شناسان صورت‌گرا برای توجیه بسیاری از حرکات چپ‌گرا استدلال‌های دستوری به کار برده‌اند اما با توجه به اختیاری بودن بسیاری از حرکات راست‌گرا (همچون خروج) نمی‌توان برای توجیه آنها از دلایل دستوری بهره گرفت. حرکت بند موصولی از جایگاه بی‌نشان خود به انتهای جمله نمونه‌ای پربسامد از فرایند خروج در فارسی است که فارغ از محدودیت‌های دستوری اعمال می‌شود. با توجه به آن که جملات فارسی در صورت وقوع و یا عدم‌وقوع این فرایند همچنان دستوری باقی خواهند ماند، زبان‌شناسان عامل این حرکت را منحصر به عوامل کاربردی می‌دانند. براین اساس به نظر می‌رسد در این مورد نیز بتوان با تکیه بر معیارهای نقشی تبیین دقیق‌تری از رخداد این فرایند در فارسی ارائه کرد. «د.گ.ن» که از جانب «هنگولد و مکنزی»<sup>۳</sup> (۲۰۰۸) معرفی شده، به‌عنوان رویکردی نقشی رده‌شناختی زبان را در چهار سطح بینافردی، بازنمودی، صرفی - نحوی و واجی بررسی و تحلیل می‌کند.

## ۲- پیشینه پژوهش

فرایند خروج یکی از موضوعات مورد توجه زبان‌شناسان در حوزه ترتیب سازه‌ها است. کلوستر<sup>۴</sup> (۲۰۰۲: ۲۳۳) در پژوهش خود عبارات ربطی، بند موصولی، بند نتیجه‌ای، بدل، بند مقایسه‌ای، بند متممی اسم و گروه حرف اضافه را سازه‌هایی می‌داند که شرایط اعمال فرایند خروج دارند. پژوهش‌های مربوط به تحلیل علت فرایند خروج از جنبه صورت‌گرایی را می‌توان در قالب سه فرضیه کلی معرفی کرد:

**الف) خروج به‌عنوان افزودگی راست‌رو:** دو رویکرد عمده در قالب این دیدگاه معرفی شده است. رینه‌هارت<sup>۵</sup> (۱۹۸۰)، بالتین<sup>۶</sup> (۱۹۸۴) و بورین و هارتمن<sup>۸</sup> (۱۹۹۷) خروج را به‌عنوان افزودی راست‌رو می‌دانند که پس از حرکت راست‌روی سازه خروج یافته اعمال می‌شود. در مقابل کولیکاور و روچموننت<sup>۹</sup> (۱۹۹۰) عقیده دارند که سازه خروج یافته در سمت راست به‌صورت مجزا پایه‌زایشی می‌شود.

1. extraposition

۲. Functional Discourse Grammar در ادامه این پژوهش از کوتاه‌واژه «د.گ.ن» استفاده خواهد شد.

3. Hengeveld & Mackenzie

4. Klooster

5. Right hand adjunction

6. Reinhart

7. Baltin

8. Buring & Hartman

9. Culicover & Rochemont

ب) خروج به عنوان ابقایی گروه فعلی درونی<sup>۱</sup>: در این فرضیه بخش اول سازه‌ای که تحت عمل خروج قرار می‌گیرد به سمت چپ حرکت می‌کند و به همین دلیل از آن تحت عنوان تحلیل درجانی یاد می‌شود. نخستین شیوه در این فرضیه را کاین<sup>۲</sup> (۱۹۹۴) و روچمونت و کولیکاور (۱۹۹۷) بیان کردند که عقیده داشتند این خروج همراه با حرکت چپ‌رو بخش نخست رخ می‌دهد. هایدرا<sup>۳</sup> (۲۰۰۳) با بیان اینکه سازه خروج یافته درون گروه فعلی است اما جدا از مرجع خود تولید می‌شود، شیوه دوم را تحت عنوان پایه‌زایی در جایگاه متمم اضافی معرفی کرد. ویلدر<sup>۴</sup> (۱۹۹۵) نیز سومین تحلیل در قالب فرضیه درجانی را بیان کرد. وی عقیده دارد که در فرایند خروج کل سازه به سمت چپ حرکت کرده و یک کپی نحوی از خود بر جای می‌گذارد، سپس سازه خروج یافته اصلی و مرجع آن در بخش منتقل شده حذف می‌شوند.

پ) خروج به عنوان هم‌پایگی معین<sup>۵</sup>: فرضیه هم‌پایگی ویژه از جانب کوستر<sup>۶</sup> (۱۹۹۵) و ریخوک<sup>۷</sup> (۱۹۹۶) و (۱۹۹۸) معرفی شده است. در این تحلیل، هیچ‌گونه حرکتی وجود ندارد بلکه عبارت خروج یافته نوعی عنصر عطفی<sup>۸</sup> است که به مرجع خود متصل شده است.

علاوه بر فرضیه‌های صورت‌گرا، هاوکینز (۱۹۹۴: ۲۴) به تبیین نقش‌مند خروج سازه‌ها پرداخته و عنوان می‌کند در زبان‌های فعل‌پایانی تعبیر معنایی فعل نیازمند درک سازه‌های همراه آن است. براین اساس، درک پردازشی فعل زمانی که پس از سازه‌ها قرار گیرد بهتر صورت می‌گیرد چراکه نقش تمام سازه‌ها در درک معنایی فعل یکسان نیست. از طرف دیگر، فعل و مفعول نسبت به سایر سازه‌های متممی نقش مهم‌تری در تعبیر فعل دارند و به همین دلیل می‌توان پیش‌بینی کرد که سازه‌های متممی زودتر از فاعل و مفعول اجازه حرکت به جایگاه پس از فعل را دارند. خروج بند موصولی یکی از مواردی است که بیش از خروج سایر سازه‌ها مورد تحلیل زبان‌شناسان بوده است. اسمیتس<sup>۹</sup> (۱۹۸۲: ۸۸) عنوان می‌کند که خروج بند موصولی در زبان‌هایی که شیوه موصولی‌سازی پس‌اسمی دارند کاملاً طبیعی است. این در حالی است که فرآیند خروج در زبان‌هایی با شیوه موصولی‌سازی پیش‌اسمی کمتر مورد بررسی قرار گرفته است.

در رابطه با خروج بند موصولی فارسی نیز غلامعلی‌زاده (۱۳۷۴) به بررسی حرکت بندهای موصولی در قالب رویکرد زایشی پرداخته و از آن تحت عنوان گشتار خروج با چند ویژگی مشخص یاد می‌کند. آهنگر (۱۳۷۹) به بررسی فرایند خروج بند موصولی براساس دستور حاکمیت و مرجع‌گزینی پرداخته است. یافته‌های وی نشان می‌دهد که علاوه بر گشتار خروج بند، گشتارهای خروج دیگری مانند گروه اسمی، گروه صفتی و گروه حرف اضافه نیز می‌توانند بر گروه اسمی مرکب حاوی این مقوله‌های نحوی اعمال شوند. لازار (۱۳۸۴) نیز در پژوهش

1. Internal VP Stranding
2. Kayen
3. Haider
4. Wilder
5. Specifying coordination
6. Koster
7. Rijkhoek
8. conjunct
9. Smits

خود به این فرایند توجه کرده و بدون اشاره به دلیل جابجایی بند موصولی عنوان می‌کند هرگاه در زبان گفتاری جمله وصفی پس از فعل قرار می‌گیرد، «که» اغلب حذف می‌شود. راسخ‌مهند و همکاران (۱۳۹۱) راسخ‌مهند و همکاران (۱۳۹۱) نیز نیز در مقاله‌ای با عنوان «تبیین نقشی خروج بند موصولی در زبان فارسی» به بررسی تأثیر چهار عامل طول بند موصولی، نوع فعل بند اصلی، وضعیت اطلاعی فعل و هسته بند اصلی، و وضعیت معرفگی هسته بند موصولی بر خروج بند موصولی در گونه معیار فارسی پرداخته‌اند.

### ۳- مبانی نظری

چارچوب نظری پژوهش حاضر در بسیاری از فرضیات اساسی خود با دستور نقشی<sup>۱</sup> مشترک است. به عبارت دیگر، «د.گ.ن» را می‌توان حاصل تلاش برای رفع برخی نواقص دستور نقشی دانست که به دلیل برخی تمایزهای بنیادی با آن به تدریج شکل دستوری مستقل به خود گرفت. در حالی که دایک رسیدن به سه سطح کفایت کاربردشناختی، روان‌شناختی و رده‌شناختی را بهترین حالت برای هر دستوری می‌دانست، خود در رسیدن به این ویژگی به موفقیت کامل نرسید. «د.گ.ن»، برای رسیدن به هر کدام از سه سطح کفایت مذکور تمهیداتی را اندیشید که به تدریج باعث شد تا این دستور به‌عنوان دستوری مستقل از دستور نقش‌گرای دایک معرفی گردد. به منظور دستیابی به کفایت کاربردشناختی، «د.گ.ن» کنش‌گفتمان را به‌عنوان واحد اصلی مطالعه زبان جایگزین جمله کرد. به منظور دستیابی به کفایت روان‌شناختی، «د.گ.ن» به‌عنوان بخش دستوری نظریه‌ای جامع‌تر یعنی نظریه تعامل کلامی قرار می‌گیرد که با سه بخش غیرزبانی در ارتباط است. براین اساس، تولید عبارات زبانی طی ساخت سلسله مراتبی از نیت ارتباطی آغاز و به رمزگذاری دستوری اطلاعات ختم می‌شود. «د.گ.ن» برای رسیدن به کفایت رده‌شناختی نیز الگوی ترتیب سازه‌ای گرین‌برگ (۱۹۶۳) را به چالش کشیده و الگویی پویا و جدید در این زمینه معرفی کرده است. با توجه به هدف پژوهش حاضر تنها الگوی ترتیب سازه‌ای جدید این دستور مورد استفاده قرار خواهد گرفت و به سایر بخش‌ها و ویژگی‌های این دستور اشاره چندانی نشده است.

#### ۳-۱- ترتیب سازه‌ای براساس «د.گ.ن»

در این دستور، عقیده بر این است که یکی از مشکلات اساسی در الگوی گرین‌برگ این است که تمام زبان‌های دنیا صرفاً بر مبنای سه مقوله نحوی فاعل، مفعول و فعل دسته‌بندی می‌شوند در حالی که جهان شمول بودن این مقولات مورد شک است (هنگولد و مکنزی، ۲۰۰۸: ۳۲۴). هنگولد (۲۰۱۳: ۲۲) به جای سه مقوله نحوی فاعل، مفعول و فعل به ترتیب اصطلاحات معنایی اثرگذار، اثرپذیر و محمول را جایگزین کرده است. وی عقیده دارد این اصطلاحات جهانی بوده و براساس آن می‌توان ترتیب سازه‌ای تمام زبان‌های دنیا را تعیین کرد. «د.گ.ن» در تعیین جایگاه عناصر بند نیز متفاوت از دیدگاه گرین‌برگ عمل می‌کند. در این دستور هر قالب صرفی - نحوی بند متشکل از چهار جایگاه مطلق آغازین، دومین، میانی و پایانی است که در صورت پر شدن هر کدام

از جایگاه‌های مطلق در هر مرحله از فرایند رمزگذاری، بی‌نهایت جایگاه نسبی مرتبط با آن نیز به مجموع جایگاه‌های فوق افزوده می‌شود (هنگولد و مکنزی، ۲۰۰۸: ۳۴۱):

$$\begin{array}{cccccccc}
 p^I & p^{I+1} & p^{I+2} & \text{etc.} & & & & \\
 & p^2 & p^{2+1} & p^{2+2} & \text{etc.} & & & \\
 & & \text{etc.} & p^{M-2} & p^{M-1} & p^M & p^{M+1} & p^{M+2} & \text{etc.} \\
 & & & & & & \text{etc.} & p^{F-2} & p^{F-1} & p^F
 \end{array}$$

علاوه بر این، در «د.گ.ن» جایگاه هیچ عنصری پیش از ورود به فرایند تولید از پیش تعیین شده نیست بلکه جایگاه هر عنصر براساس لایه‌ای که در آن تولید شده، نقش کاربردی و معنایی آن و با توجه به سایر عناصر بالادستی آن در سلسله مراتب لایه‌های دو سطح بینافردی و بازنمودی تعیین می‌گردد. عاملی بعدی که «د.گ.ن» را از اصول گرین‌برگ متمایز کرده مربوط به ویژگی بالا به پایین بودن تولید کنش‌گفتمان طی دو مرحله در این دستور است. بر این اساس فرایند تولید کنش‌گفتمان از نیت ارتباطی آغاز و بر همین اساس ترتیب سطوح نیز به صورت سلسله مراتبی معین می‌گردد. بر طبق این سلسله مراتب، عناصر کاربردی و معنایی برای ورود به قالب صرفی - نحوی اولویت بالاتری دارند در حالی که در الگوی گرین‌برگ ترتیب سازه‌ای تنها براساس سه عنصر نحوی تعیین می‌شود.

همان‌گونه که اشاره شد، فرایند تولید عناصر زبانی در «د.گ.ن» از جانب عملیات صورت‌بندی در سطوح بینافردی و بازنمودی رخ می‌دهد و عملیات رمزگذاری در سطح سوم ترتیب قرارگیری عناصر در سطح بند را تعیین می‌کند. در این بخش به اصول «د.گ.ن» برای تعیین ترتیب سازه‌ای پرداخته می‌شود. طبق ادعای هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸، ۳۱۱)، چهار دسته از عناصر واژگانی و دستوری در ساخت کنش‌گفتمان به وسیله عملیات صورت‌بندی دخیل هستند که در قالب دو طبقه تقسیم‌بندی می‌شوند:

الف) عناصر سلسله مراتبی<sup>۱</sup> شامل نقش‌های بینافردی و بازنمودی و عملگرها و توصیف‌گرهای این دو لایه می‌شوند.

ب) عناصر ترتیبی<sup>۲</sup> که شامل محمول و موضوع‌های آن می‌شوند.

این دسته‌بندی به واسطه ساخت سلسله مراتبی سطوح و لایه‌های «د.گ.ن» به وجود آمده است. در این دستور هر سطح دارای نقش، عملگر و توصیف‌گر است که این عناصر نسبت به واحدهای متناظر خود در سایر لایه‌ها طبق ترتیب سلسله مراتبی قرار دارند. در نتیجه، این سه واحد تحت عنوان عناصر سلسله مراتبی شناخته می‌شوند. در مقابل، شیوه بیان و نمود واژگانی محمول و موضوع‌ها در قالب یک لایه ارائه می‌شود. محمول و موضوع‌ها رابطه سلسله مراتبی با هم نداشته بلکه در کنار هم پیکره یک لایه واحد را می‌سازند؛ در نتیجه، از

1. hierarchical elements
2. configurational elements

آنها تحت عنوان عناصر ترتیبی یاد می‌شود. تمام عناصر واژگانی بوسیله عملیات صورت‌بندی تولید می‌شوند. پس از آن عملیات رمزگذاری وظیفه تعیین ترتیب ورود این عناصر به قالب‌های صرفی - نحوی را برعهده دارد. فرایند نگاشت عناصر روی قالب صرفی نحوی طی دو مرحله صورت می‌گیرد. در مرحله نخست، عناصر سلسله مراتبی به ترتیب لایه‌های محدودکننده خود روی قالب‌های صرفی - نحوی قرار می‌گیرند. این ویژگی نشان می‌دهد که در «د.گ.ن» عناصر کاربردی و معنایی زبان نقش تعیین‌کننده‌ای در پر شدن جایگاه‌های مطلق دارند. در مرحله دوم عناصر ترتیبی براساس ویژگی‌های کاربردی، معنایی و صرفی - نحوی طبق ترتیب خاصی قرار می‌گیرند. بر این اساس روابط عناصری همچون محمول و موضوع‌های آن بر پایه ملاحظات ترتیب صف‌بندی<sup>۱</sup> تعیین می‌شود که از زبانی به زبان دیگر متفاوت خواهد بود. هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۳۱۷-۳۳۲) سه شیوه برای صف‌بندی عناصر ترتیبی معرفی می‌کنند:

۱. شیوه صف‌بندی کاربردشناختی: در این زبان‌ها نقش‌های کاربردشناختی و سایر نقش‌های بینافردی عناصر زبانی تعیین‌کننده ترتیب عناصر اصلی بند هستند.

۲. شیوه صف‌بندی معنا شناختی: در این زبان‌ها عوامل معنا شناختی مثل نقش معنایی و جاننداری ترتیب قرارگیری عناصر ترتیبی را تعیین می‌کنند.

۳. شیوه صف‌بندی صرفی - نحوی: در این زبان‌ها ترتیب قرارگیری عناصر اصلی تحت تأثیر نقش‌های نحوی، طبقه واژگانی هر سازه و همچنین سنگینی سازه تعیین می‌شود (هنگولد و مکنزی، ۲۰۰۸: ۲۴).

به اعتقاد هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۳۲۱)، زبان‌های اندکی هستند که منحصراً یکی از شیوه‌های فوق را به کار ببرند و در اکثر زبان‌ها ترکیبی از این ویژگی‌ها دیده می‌شود اما براساس بسامد می‌توان زبان‌ها را متعلق به یکی از این شیوه‌ها دانست. در چنین روشی جایگاه هیچ عنصری از قبل تعیین شده نیست و در عوض وجود نقش‌های کاربردی که راهبرد گوینده را نشان می‌دهند و همچنین تعداد و ترتیب عناصر نقشی همچون توصیف‌گرها و عملگرهای بینافردی و بازنمودی نقش مهمی در تعیین ترتیب سازه‌ها دارند. در نتیجه، جایگاه عناصر ساختاری (اثرگذار، اثرپذیر و محمول) همزمان با فرایند تولید مشخص شده و از قبل تعیین شده نیست. به اعتقاد هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۳۱) بررسی مشکلات ترتیب قرارگیری سازه‌ها در جمله و احتمال جابجایی آنها را می‌توان در قالب این دستور تبیین کرد. ویژگی‌های فوق نشان می‌دهد که بررسی خروج سازه فارسی براساس این نظریه نتایج جدید و جالبی در پی خواهد داشت.

#### ۴- تحلیل و تبیین

در این بخش، به بررسی چگونگی تبیین فرایند خروج بند موصولی بر پایه «د.گ.ن» می‌پردازیم. به این منظور ابتدا به تحلیل چگونگی تولید ساخت موصولی در حالت بی‌نشان پیش‌فعلی و نشان‌دار پس‌فعلی براساس «د.گ.ن» خواهیم پرداخت. سپس به تبیین علت دستوری بودن هر دو ساخت می‌پردازیم.

#### ۴-۱- تحلیل چگونگی ساخت بند موصولی

در این بخش مراحل تولید و ترتیب قرارگیری سازه‌های ساخت موصولی فارسی به ترتیب در سه سطح بینافردی، بازنمودی و صرفی - نحوی ارائه می‌گردند.

#### ۴-۱-۱- نحوه ساخت بند موصولی بی‌نشان پیش‌فعلی

ساخت موصولی در اولین سطح «د.گ.ن» یعنی سطح بینافردی از دو کنش‌گفتمان که دارای رابطه وابستگی با هم هستند، تشکیل شده است. به عبارت دیگر، هر زمان گوینده قصد تولید گفتاری دارد که حاوی ساخت موصولی است از دو کنش‌گفتمان استفاده می‌کند. ساخت موصولی حالتی را نشان می‌دهد که کنش‌گفتمان فرعی دارای نقش بلاغی توضیح حاشیه‌ای است.

براساس نظر هنگولد و مکزی (۲۰۰۸: ۱۶۶)، بند موصولی نمونه‌ای از وضعیت‌های امر است که در سطح بازنمودی می‌تواند به‌عنوان توصیف‌گر لایه‌های محتوای گزاره‌ی، وضعیت‌های امر، شخص، زمان و مکان به‌کار گرفته شود. طبق ادعای هنگولد و مکزی بندهای موصولی در سطح بازنمودی نوعی وضعیت‌های امر هستند که وظیفه توصیف‌گری را برعهده دارند.

مثال (۱) جلسه‌ای که دیروز تشکیل شد خسته‌کننده بود.

RL:(past-e1: [(f1: (v-خسته‌کننده) (X1: (f2: جلسه-N))A] (past-e2: [(f3: (v-تشکیل شدن) (X1: (f2: جلسه-N))A])

طبق مثال فوق کنش‌گفتمان «که دیروز تشکیل شد» یک «وضعیت‌های امر<sup>۱</sup>» مجزا در سطح بازنمودی است که وظیفه توصیف هسته‌ی واژگانی «وضعیت‌های امر» اصلی را برعهده دارد. در بازنمود این واحد زبانی بخش پرنسب شده نشان می‌دهد که بند موصولی نقش توصیف‌گر وضعیت‌های امر (eσ) را دارد.

همچون هر واحد زبانی دیگر، ساخت موصولی نیز با ورود به سطح صرفی - نحوی تحت فرایند عملیات رمزگذاری قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، در این سطح شکل و ترتیب نهایی ساخت موصولی رمزگذاری می‌شود. همان‌گونه که اشاره شد، هیچ تناسب یک به یکی میان واحدهای سطوح بازنمودی و بینافردی با سطح صرفی - نحوی وجود ندارد اما کاربرد سه اصل در «د.گ.ن» به افزایش تناسب میان نقش و صورت زبانی کمک می‌کند. شکل زبانی در سطح صرفی - نحوی براساس اصل تصویرگونگی «د.گ.ن» طبق همان ترتیبی بیان می‌شود که واحدهای زبانی در مرحله ساخت عناصر بینافردی و بازنمودی در کنار هم قرار گرفته بودند (کیزر، ۲۰۱۵: ۱۷۳). ساخت موصولی در سطح بینافردی از دو کنش‌گفتمان تشکیل شده است که بند موصولی معادل کنش‌گفتمان فرعی با نقش بلاغی توضیح حاشیه‌ای است. این کنش‌گفتمان به دنبال کنش‌گفتمان اصلی (به‌عنوان کلیت) می‌آید؛ این ساخت در سطح بازنمودی نیز معادل دو نوع وضعیت‌های امر است. از طرف دیگر، هر لایه کنش‌گفتمان در سطح بینافردی و هر لایه وضعیت‌های امر در سطح بازنمودی به‌طور پیش‌فرض معادل یک بند در سطح صرفی - نحوی است؛ در نتیجه براساس اصل تصویرگونگی، انتظار می‌رود که ساخت موصولی

1. States of affairs

در سطح صرفی - نحوی نیز از دو بند تشکیل شده باشد که با ترتیب مشخص پشت سر هم قرار گیرند. مثال زیر نشان می‌دهد که دو کنش گفتمان سطح بینافردی، در سطح صرفی - نحوی در هم ادغام شده و در نتیجه اصل تصویرگونگی نقض شده است.

مثال (۲) الف) IL: (A1): -حافظ در شیراز به دنیا آمد- (A2): حافظ بزرگترین غزل‌سرای ایران است - (Aside)<sup>A</sup>.

ب) MSL: (C1): -حافظ - (C2): -که بزرگترین غزل‌سرای ایران است - در شیراز به دنیا آمد- بنابراین در حالی که گیون (۲۰۰۱: ۲۰۷) عقیده دارد در ساخت موصولی بی‌نشان اصل تصویرگونگی حفظ شده چون هسته و توصیف‌گر در کنار هم قرار دارند، ساخت موصولی در «د.گ.ن» حاکی از نقض این اصل است. براساس نظر هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۲۸۴) اصل تصویرگونگی در ساخت‌های موصولی زیر پا گذاشته می‌شود تا اهمیت بخشی از اطلاعات جمله نمایان تر شود. به عبارت دیگر، اگرچه ساخت موصولی در سطح بینافردی و بازنمودی از دو واحد مجزا تشکیل شده است اما اهمیت اطلاعاتی این دو واحد با هم برابر نیست. بر همین اساس اطلاعاتی از سطح صرفی - نحوی به سطح واجی منتقل می‌شود که نشان می‌دهد دو کنش گفتمان در ساخت واحد زبانی نقش دارند که یکی از آنها فرعی است و درون کنش گفتمان اصلی درونه می‌شود. رمزگذار واجی نیز براساس این اطلاعات دو گروه آهنگی متفاوت برای آنها در نظر می‌گیرد. این مثال بار دیگر لزوم وجود سطوح مجزا برای تحلیل زبان در «د.گ.ن» را نشان می‌دهد چراکه هیچ رابطه مستقیمی بین صورت‌بندی (نقش) و رمزگذاری (صورت) واحدهای زبانی وجود ندارد.

حال به منظور بررسی نحوه قرارگیری عناصر دو سطح اول روی قالب بند صرفی - نحوی ابتدا نحوه صورت‌بندی مثال زیر در دو سطح بینافردی و بازنمودی ارائه می‌شود تا عناصر اصلی و غیر اصلی معین گردد. مثال (۳) استادی(فاعل) [ که نظریه جدید ارائه داده بود ] مقاله را چاپ کرد.

مثال فوق همچون تمام ساخت‌های موصولی در سطح بینافردی از دو کنش گفتمان مجزا تشکیل شده است که یکی از آنها دارای نقش بلاغی توضیح حاشیه‌ای است:

IL: (A1): -استاد مقاله را چاپ کرد- (A2): استاد نظریه جدید داده بود- (Aside)<sup>A</sup>.

اجزا این دو کنش گفتمان در سطح بینافردی به ترتیب زیر به وسیله عملیات صورت‌بندی شکل می‌گیرند:

IL: M1: (A1: [F1: DEC] (P1) (P2) (C1: [(T1: -چاپ کردن-): (-idR1: -استاد-): (R2: (-مقاله-))]) M1 (Aside: [نظریه-: (+idR4: -استاد-): (-idR1: -ارائه دادن-): (C1: [(T1: -ارائه دادن-): (R3: -استاد-): (-idR1: -ارائه دادن-): (P1) (P2) (A2: [F1: DEC] (P1) (P2) (C1: [(T1: -چاپ کردن-): (-idR1: -استاد-): (R2: (-مقاله-))])])])

ساخت موصولی در سطح بازنمودی نیز معادل و وضعیت‌های امر است که بند موصولی این مثال نقش توصیف‌گر لایه شخص را دارد:

RL: (e1: [(f1: -چاپ کردن- (v) (x1 (f2: -مرد-))A:- e2: [(f3: -ارائه کردن- (Pred) (x2: (f5: -مرد-)) (x3 (f6: -نظریه-))U])])



در پایان، سطح بازنمودی شکل پیش‌زبانی ساخت موصولی فوق از جانب عملیات صورت‌بندی شکل می‌گیرد تا عملیات رمزگذاری آن را روی قالب مناسب بند در سطح صرفی - نحوی نگاشت کند<sup>۱</sup>. به این منظور، تمایز میان عناصر اصلی و غیراصلی ضروری است:

عناصر غیراصلی: نقش مبتدایی؛ اثرگذار واژگانی فارسی (گروه اسمی مرکب)، نشانه مشخصگی؛ را (عملگر لایه زیرکنش ارجاعی).

عناصر اصلی: محمول؛ چاپ کردن، اثرپذیر؛ مقاله.

در مرحله اول، عناصر غیراصلی در جایگاه‌های مناسب نگاشت می‌شوند. اثرگذار در سطح صرفی - نحوی معادل یک گروه اسمی (و نه کلمه) است که نقش مبتدایی دریافت می‌کند و به‌عنوان اولین عنصر در جایگاه  $P^I$  قرار می‌گیرد. ترتیب سازه‌های درونی اثرگذار پس از تعیین ترتیب سایر سازه‌های بند اصلی در یک لایه پایین‌تر یعنی لایه گروه (اسمی) مشخص می‌شود. عملگر لایه زیرکنش ارجاعی (را) دومین عنصر غیراصلی بند فوق است که با توجه به ویژگی‌های زبان فارسی در جایگاه  $P^M$  بند فارسی قرار می‌گیرد؛ به این ترتیب در پایان مرحله اول عناصر بینافردی و بازنمودی به ترتیب زیر روی قالب بند قرار گرفته‌اند:

$P^I$	$P^M$
A(Top) (استادی که نظریه جدید ارائه داده بود)	را $R_{\pi}$
۱	۲

در مرحله دوم عناصر اصلی بند نیز طبق روش نگاشت صرفی - نحوی فارسی وارد قالب می‌شوند:

$P^I$	$P^M$	$P^F$
A(Top) (استادی که نظریه جدید را ارائه داده بود)	U مقاله	را $R_{\pi}$ چاپ کردن Pred
۱	۴	۲
		۳

اثرگذار این بند به‌صورت یک گروه اسمی مرکب در جایگاه آغازی قرار گرفته است. به عبارتی، در ساخت بند یک گروه اسمی به‌کار رفته است. این گروه اسمی دو عنصر غیر اصلی (عملگر لایه زیرکنش ارجاعی) (نشانه نکره) و توصیف‌گر لایه شخص (بند موصولی) و یک عنصر اصلی (هسته اسمی) دارد. ترتیب نگاشت عناصر درونی این گروه اسمی به ترتیب زیر است:

NP:	$P^I$	$P^F$
	H استاد - ی	Cl: $R_{\pi}$ (که نظریه جدید را ارائه داده بود) $\chi\sigma$
	۳	۲

حال سؤالی که مطرح می‌شود مربوط به چگونگی ترتیب قرارگیری عناصر درون بند موصولی است. براساس سلسله مراتب بالا به پایین «د.گ.ن» پس از آن که جایگاه بند درونه در گروه اسمی که نقش اثرگذار را دارد مشخص شد، ترتیب قرارگیری عناصر درون بند طبق قواعدی که برای بند اصلی به کار گرفته می‌شود تعیین خواهد شد. طبق اصول دستور گفتمانی نقشی «که» واژه نقشی است و به دلیل عدم تأثیر روی راهبرد گوینده و عدم داشتن محتوای معنایی ارتباطی با سطوح بینافردی و بازنمودی ندارد. این عنصر تنها برای الزامات نحوی به کار گرفته می‌شود؛ از این رو، در سطح سوم به ساخت بند اضافه شده و تأثیری روی ترتیب سازه‌های بند نخواهد داشت. در این شرایط، عناصر بند درونه (موصولی) همانند بند اصلی و به ترتیب زیر نگاشت می‌شوند:

PM	PF
U نظریه جدید	Pred ارائه دادن
۳	۲

#### ۴-۱-۲- نحوه ساخت بند موصولی نشان‌دار پس فعلی

کارایی وجود سه سطح مجزای بینافردی، بازنمودی و صرفی - نحوی در «د.گ.ن» زمانی بیشتر به چشم می‌آید که بین عناصر این سه سطح عدم تقارن<sup>۱</sup> دیده شود. به عبارت دیگر، ساخت‌های زبانی زیادی وجود دارد که ترتیب عناصر سطح صرفی - نحوی مستقیماً بازنمود معنایی و کاربردی عناصر را منعکس نمی‌کند. به اعتقاد هنگولد و مکنزی (۲۰۰۵: ۱۵) در «د.گ.ن» از اصطلاحاتی همچون خروج، ارتقاء و مبتداسازی استفاده نمی‌شود چرا که چنین پدیده‌هایی مفهوم حرکت سازه از یک جایگاه را منتقل می‌کنند در حالی که در این دستور بازنمودهای کاربردی و معنایی روی قالب صرفی نحوی نگاشت می‌شوند و هیچ‌گونه حرکتی در کار نیست. براساس هنگولد و مکنزی (۲۰۰۵: ۱۵) «د.گ.ن» از طریق سه عامل زیر عدم تقارن میان سطوح را توجیه می‌کند:

۱. عوامل کاربردی
۲. عوامل معنایی
۳. عوامل نحوی

هنگولد و مکنزی (۲۰۰۵: ۱۶) با ارائه مثالی از زبان مجاری نشان می‌دهند که در این زبان تغییر جایگاه عناصر را می‌توان براساس عوامل کاربردی همچون نقش تأکید و مبتدایی توجیه کرد. تبیین قلب نحوی چپ‌گرایی فارسی به منظور مبتداسازی براساس «د.گ.ن» نمونه‌ای از تأثیر عوامل کاربردی در عدم تقارن میان سطوح سه‌گانه محسوب می‌شود. بر اساس استدلال‌های این دستور مشخص شد که هر زمان عنصری در سطح بینافردی یکی از نقش‌های تأکیدی را بپذیرد در سطح سوم از جانب عملیات رمزگذار صرفی - نحوی در اولویت خواهد بود و پیش از تمام عناصر غیراصولی و اصلی دیگر وارد قالب بند می‌شود. با توجه به آن که در فارسی

1. discrepancy

جایگاه آغازی بند محل قرارگیری عنصر حاوی نقش مبتدایی است، این عنصر پیش از سایر عناصر در جایگاه  $P^I$  نگاشت می‌شود و سپس سایر عناصر طبق اصول ترتیب سازه‌ای این دستور روی قالب بند قرار می‌گیرند. طبق نظر هنگولد و مکنزی (۲۰۰۵: ۱۷) «د.گ.ن» از عوامل معنایی برای توجیه گونه دیگری از تقارن میان سطوح سه‌گانه استفاده می‌کند. این حالت نمونه‌ای از عدم تقارن میان واحدهای زبانی در سطوح تحلیل را نشان می‌دهد که در رویکردهای صورت‌گرایی تحت عنوان اسنادی‌سازی شناخته می‌شود. هنگولد و مکنزی (۲۰۰۵: ۱۷) عقیده دارند که تمایز گواه‌نمایی در ساخت‌های اسنادی و غیراسنادی در سطح بازنمودی و از طریق عملگر لایه محتوای گزاره‌ای معین می‌شود. نحوه نگاشت عناصر چنین ساخت‌های در سطح صرفی - نحوی عامل تعیین تمایز ساخت‌های اسنادی و غیراسنادی است.

براساس نظر هنگولد و مکنزی (۲۰۰۵: ۱۸) سومین راهکار برای تبیین علت عدم تقارن عناصر زبانی در سطوح سه‌گانه را می‌توان براساس عوامل نحوی توجیه کرد. به عقیده آنها «د.گ.ن» برای توجیه گونه دیگری از عدم تقارن میان سطوح سه‌گانه که در رویکردهای صورت‌گرا تحت عنوان حرکت راست‌گرا یا خروج شناخته می‌شود، از تبیین براساس عوامل نحوی استفاده می‌کند. براساس نظر هنگولد و مکنزی (۲۰۰۵: ۱۸)، علی‌رغم آنکه گاهی اوقات این عدم تقارن میان سطوح تحت تأثیر برخی عوامل کاربردی است اما نمی‌توان این حالات را براساس عوامل معنایی و کاربردی به خوبی توجیه کرد؛ در نتیجه، در چنین حالتی عوامل نحوی در تبیین علت عدم همخوانی میان سازه‌های سطوح بینافردی و بازنمودی با عناصر سطح صرفی - نحوی به کار گرفته می‌شوند.

برای نگاشت عناصر روی قالب بند سه شیوه جهانی در «د.گ.ن» معرفی شده است که فارسی همچون اکثر زبان‌های هندی‌اروپایی از شیوه نگاشت صرفی - نحوی استفاده می‌کند. در این شیوه، نگاشت عناصر براساس نقش‌های دستوری (فاعلی، مفعولی) و همچنین وزن و سنگینی سازه معین می‌شود. بررسی ترتیب سازه‌ای بند فارسی براساس اصول «د.گ.ن» نشان داده که در حالت بی‌نشان سه عنصر اثرگذار، اثرپذیر و محمول را به ترتیب در جایگاه‌های مطلق جداگانه  $P^I$ ،  $P^M$  و  $P^F$  قرار می‌دهد. بنابراین در تعیین جایگاه سازه‌های بی‌نشان بند فارسی تنها از نقش‌های دستوری این زبان استفاده شد؛ سؤالی که اکنون پیش می‌آید این است که منظور از وزن و سنگینی سازه در تعیین ترتیب سازه‌ای در «د.گ.ن» چیست؟ براساس نظر هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۱۲)، منظور از وزن سازه همان عوامل کاربردی هستند که در تبیین علت عدم تقارن سازه‌های سطوح سه‌گانه به کار گرفته می‌شوند. آنها عقیده دارند ترتیب بی‌نشان سازه‌ها در زبان‌هایی که از شیوه نگاشت عناصر به روش صرفی - نحوی استفاده می‌کنند به‌گونه‌ایست که نقش‌های دستوری تا زمانی در تعیین جایگاه عناصر روی قالب بند مؤثرند که نقش‌های کاربردی و معنایی و یا وزن و سنگینی سازه خللی در ترتیب آنها ایجاد نکند. با در نظر گرفتن تمام جوانب فارسی و بدون توجه به نشان‌دار یا بی‌نشان بودن ترتیب عناصر بند، می‌توان اصول زیر را برای تعیین ترتیب عناصر بند این زبان برشمرد:

۱. ابتدا عناصری که دارای وزن سازه‌ای سنگین‌تر هستند وارد قالب صرفی - نحوی می‌شوند. در زبان‌های ترتیبی به منظور تسهیل در تولید و پردازش واحد زبانی جایگاه پایانی پذیرای این عناصر است.

۲. در مرحله دوم عناصر دارای نقش کاربردی (تأکید، تقابل، مبتدایی) براساس نحوه توزیع عناصر وارد قالب بند می‌شوند.

۳. در مرحله سوم عناصر غیراصلی سطح بینافردی به ترتیب لایه‌ها از بالا به پایین وارد قالب بند می‌شوند.

۴. در مرحله چهارم عناصر غیراصلی سطح بازنمودی به ترتیب لایه‌ها از بالا به پایین وارد قالب بند می‌شوند.

۵. در مرحله آخر عناصر اصلی به ترتیب محمول، اثرگذار و اثرپذیر وارد قالب بند می‌شوند. یکی از نمودهای بارز تأثیر سنگینی سازه بر ترتیب عناصر قالب بند در «د.گ.ن» مربوط به توصیف‌گرهایی است که از لحاظ وزن سازه‌ای سنگین هستند. براساس نظر هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۳۲۴) هر زمان توصیف‌گرهایی که در سطح بازنمودی ساخته می‌شوند، بزرگتر از لایه واژه در سطح صرفی - نحوی باشند سازه‌ای سنگین محسوب می‌شوند.

بر این اساس، هر زمان عنصری غیراصلی (توصیف‌گر) که دارای وزن سازه‌ای سنگین است در سطوح اول و دوم تولید شود به هنگام ورود به قالب صرفی - نحوی بند در مرحله رمزگذاری اولین عنصری خواهد بود که وارد قالب بند می‌شود و در جایگاه پایانی قرار می‌گیرد. براساس نظر مکنزی (ارتباط شخصی) در زبان‌هایی که طبق اصول رده‌شناختی گرین‌برگ (۱۹۶۳) فعل پایانی محسوب می‌شوند، چنین سازه‌هایی قانون قرارگیری محمول در جایگاه PF را نقض می‌کنند. چنین استدلالی برای توجیه قرارگیری بند موصولی فارسی در جایگاه پس‌فعلی برپایه «د.گ.ن» مورد استفاده قرار می‌گیرد.

حال، به بررسی ساخت بند موصولی در جایگاه پس‌فعلی فارسی برپایه «د.گ.ن» می‌پردازیم. در حالت بی‌نشان بند موصولی در کنار هسته‌ای که توصیف می‌کنند، قرار می‌گیرند اما ساخت موصولی در حالت زیر نشان می‌دهد که اگرچه اسم و بند توصیف‌گر با هم تشکیل یک واحد معنایی در سطح بازنمودی می‌دهند در سطح صرفی - نحوی روی قالب بند با فاصله از یکدیگر نگاشت شده‌اند:

مثال (۴) من کتابی(مفعولی) به دوستم قرض دادم که از استاد هدیه گرفته بودم.

نحوه تولید عناصر مثال بالا در سطح بینافردی به ترتیب زیر است. دو کنش‌گفتمان مجزا در این ساخت وجود دارد:

IL: A1: -من کتابی به دوستم قرض دادم- (A2: من کتابی از استاد هدیه گرفته بودم- (Aside<sup>A</sup>)).

نحوه آرایش سازه‌های این مثال که در سطح بینافردی تولید می‌شوند نیز به ترتیب زیر خواهد بود:

(-کتاب-:ideR2) (R1: [+S,-A]) (-قرض دادن-: T1) (C1: (P1) (P2) (A1:[F1:DEC]) (A2:[F1:DEC]) (P1) (P2) (C1: [(T2:-هدیه گرفتن-: T2) (R4: [+S,-A]) (-دوست-: +idR3) (A2:[F1:DEC]) (P1) (P2) (C1: [(T2:-هدیه گرفتن-: T2) (R4: [+S,-A]) (-استاد-: +idR6) (Aside)])) M1

ترکیب سازه‌ها در این سطح نشان می‌دهد که بند موصولی به صورت وضعیت‌های امر در جایگاه توصیف‌گر ویژگی «کتاب» قرار گرفته است:

RL:(e<sub>1</sub>: [(f<sub>1</sub>-دادن)P])-(x<sub>1</sub>: (f<sub>2</sub>:(-)کتاب)A)-(x<sub>3</sub>: (f<sub>3</sub>:(-)دوست)-) e<sub>2</sub>: [(f<sub>4</sub>:(-)هدیه گرفتن)Pred]  
 (x<sub>1</sub>: (f<sub>2</sub>:(-)کتاب)A)-(x<sub>3</sub>: (f<sub>3</sub>:(-)استاد)U)

واحد زبانی فوق اکنون به سطح سوم وارد می‌شود تا شکل و ترتیب ساختاری خود را از جانب عملیات رمزگذار صرفی - نحوی دریافت کند. برای شروع عملیات رمزگذاری صرفی - نحوی تعیین عناصر اصلی و غیراصولی ضروری است:

عناصر غیراصولی: توصیف‌گر سنگین (لایه ویژگی): بند موصولی. نقش مبتدایی: اثرگذار «من»، عملگر لایه زیرکنش ارجاعی: نشانه نکره: -ی. توصیف‌گر لایه ویژگی: مفعول غیرمستقیم (به دوستم).  
 عناصر اصلی: محمول: قرض دادن، اثرپذیر: کتاب.  
 در مرحله اول، تمام عناصر غیراصولی به ترتیب سلسله مراتبی وارد قالب بند می‌شوند:

P <sup>I</sup>	P <sup>M</sup>	P <sup>M+1</sup>	P <sup>F</sup>
منA(Top)	ی-Rπ	f <sub>σ</sub> دوست	f <sub>σ</sub> (که از استاد هدیه گرفته بودم)
۲	۳	۴	۱

طبق مراحل پنج‌گانه ورود عناصر به قالب بند در سطح صرفی - نحوی ابتدا توصیف‌گری که از لحاظ وزن سازه‌ای سنگین است به‌عنوان اولین عنصر وارد قالب بند می‌شود. این عنصر طبق اصولی که در ادامه ارائه خواهد شد در جایگاه پایانی بند قرار می‌گیرد. پس از آن اثرگذار «من» به واسطه داشتن نقش مبتدایی (در زبان‌های ضمیرانداز) در جایگاه آغازی قرار می‌گیرد. پس از آن عملگر لایه زیرکنش ارجاعی (نشانه نکره-ی) به‌عنوان تنها عملگر سطح بینافردی وارد جایگاه میانی بند می‌شود. آخرین عنصر غیراصولی توصیف‌گر لایه ویژگی است که در جایگاه P<sup>M+1</sup> قرار می‌گیرد. در مرحله دوم دو عنصر اصلی باقی‌مانده نیز به ترتیب زیر وارد قالب بند می‌شوند:

P <sup>I</sup>	P <sup>M</sup>	P <sup>M+1</sup>	P <sup>F-1</sup>	P <sup>F</sup>
منA(Top)	ی-Rπ کتابU	f <sub>σ</sub> دوست	Pred هدیه کردن	f <sub>σ</sub> (که از استاد هدیه گرفته بودم)
۲	۶ ۳	۴	۵	۱

در این ساخت جایگاه پایانی به واسطه اولویت عناصر غیراصولی سنگین اشغال است و در نتیجه محمول در مرحله دوم نگاشت عناصر به اولین جایگاه نسبی در دسترس در حوزه پایانی (P<sup>F-1</sup>) وارد می‌شود. بنابراین مشخص است که براساس اصول «د.گ.ن» قرارگیری بند موصولی در جایگاه پس‌فعلی بند به‌صورت پایه‌زایشی رخ می‌دهد؛ در مرحله نگاشت عناصر روی قالب بند در سطح صرفی - نحوی بند موصولی به‌عنوان توصیف‌گری سنگین از قانون محمول پایانی بودن فارسی تخطی کرده و به‌عنوان اولین عنصر در جایگاه پایانی نگاشت می‌شود.

#### ۴-۲- تبیین کاربرد همزمان بند موصولی پس فعلی و پیش فعلی

ساختار زبان در «د.گ.ن» بر پایه اولویت‌های کنشی تعیین می‌شود. یکی از الگوهای کنشی در این دستور با توجه به بافت زبانی ثابت شده و مورد استفاده قرار می‌گیرد در حالی که گزینه‌های دیگری نیز وجود دارد که با توجه به محیط و بافت زبانی می‌توانند مورد استفاده قرار گیرند (هنگولد و مکنزی، ۲۰۰۸: ۲۱). این دیدگاه «د.گ.ن» شباهت زیادی به فرضیه تطابق دستور و کنش<sup>۱</sup> هاوکینز (۲۰۰۴) دارد.

براساس نظر هاوکینز (۲۰۰۷: ۸۸)، ساخت‌های دستوری بی‌نشان را بسامد کاربرد تعیین می‌کند. به عبارت ساده‌تر، وی عقیده دارد که نمی‌توان ساخت‌های نحوی بی‌نشان در هر زبانی را براساس معیارهای دستوری تعیین کرد بلکه ساختی که بیش از سایر گزینه‌های هم‌نقش از جانب سخنگویان زبان مورد استفاده قرار گیرد ساخت دستوری بی‌نشان و نمونه‌اعلای آن ساخت محسوب می‌شود. براساس نظر هسپلمت (۱۹۹۹: ۱۸۳) نیز استفاده مکرر از ساخت‌هایی که پردازش ذهنی راحت‌تری دارند در طول زمان منجر به بسیاری از تغییرات زبانی شده است. بایبی و هاپر (۲۰۰۱: ۳۸) نیز بیان می‌کنند که بسیاری از ساخت‌های دستوری به دلیل استفاده از الگویی جدید که پردازش آسان‌تری دارد ظاهر شده‌اند. هاوکینز (۲۰۰۷: ۸۸) عقیده دارد که ساخت دستوری اصلی همان الگویی است که در پیکره زبانی بسامد وقوع بالاتری دارد و در بررسی‌های روان‌شناختی تولید و پردازش درک سریع‌تر گفتار پرکاربردتر است.

بنابراین کاربرد هم‌زمان هر دو ساخت پیش فعلی و پس فعلی بند موصولی فارسی مغایرتی با اصول «د.گ.ن» ندارد چراکه طبق ادعای هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۲۱) یکی از این الگوهای کنشی با توجه به بافت زبانی ثابت شده و بیشتر مورد استفاده قرار می‌گیرد در حالی که گزینه‌(های) دیگری نیز وجود دارد و ممکن است با توجه به محیط و بافت زبانی مورد استفاده قرار گیرد.

«د.گ.ن» برای توجیه علت وجود و کاربرد هم‌زمان بند موصولی در هر دو حالت پس فعلی و پیش فعلی به رقابت میان اصل تمامیت حوزه‌ها (هنگولد و مکنزی، ۲۰۰۸) و اصل کاستن حوزه‌ها (هاوکینز، ۲۰۰۴) اشاره می‌کند. به عبارت ساده‌تر، هر زمان بند موصولی اصل تمامیت حوزه‌ها را رعایت کنند و در سطح صرفی - نحوی در کنار هسته اسمی خود ظاهر شوند حالت پیش فعلی (تخطی از اصل کاستن حوزه‌ها) و هر زمان سازه فوق به واسطه سنگینی وزن خود اصل کاستن حوزه‌ها را رعایت کنند و در سطح صرفی - نحوی در انتهای قالب بند نگاشت شوند، حالت پس فعلی (تخطی از اصل تمامیت حوزه‌ها) تولید می‌شود.

در «د.گ.ن» سه اصل تصویرگونگی، تمامیت حوزه‌ها و ثبات نقشی در مرحله نگاشت عناصر بینافردی و بازنمودی روی قالب صرفی - نحوی بند تأثیر مهمی دارند. رعایت این سه اصل منجر به ساخت واحدهای زبانی شفاف می‌شود که رابطه بین نقش و صورت را رعایت کرده‌اند. اما همان‌گونه که هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۲۸۱) اشاره کرده‌اند در هیچ زبانی این میزان از تناسب میان نقش و صورت برقرار نمی‌شود و همواره موارد زیادی از نقض این سه اصل در زبان‌ها دیده می‌شود. از میان سه اصل فوق اصل تمامیت حوزه‌ها به

1. performance-grammar correspondence hypothesis

مبحث پژوهش حاضر ربط دارد. اصل تمامیت حوزه‌ها بیان می‌کند: «عناصری که در سطوح بینافردی و بازنمودی متعلق به هم هستند ترجیحاً در سطح صرفی - نحوی نیز کنار هم قرار می‌گیرند» (هنگولد و مکنزی، ۲۰۰۸: ۲۸۵).

بر این اساس، هر زمان بند موصولی فارسی که در سطوح بینافردی و بازنمودی با هسته‌های اسمی خود تشکیل واحدی یکپارچه می‌دهد، در سطح صرفی نحوی نیز روی قالب بند در کنار یکدیگر نگاشت شوند اصل تمامیت حوزه‌ها رعایت شده است.

از طرف دیگر هاوکینز (۲۰۰۴: ۲) نیز عقیده دارد که پردازش روی دستور تأیید دارد و اصول بنیادی و انتزاعی نحوی را می‌توان بر پایه اصول ساده کارایی و پیچیدگی پردازش - به‌عنوان بخشی از کاربرد زبان - تبیین کرد. به عبارت ساده‌تر، به نظر هاوکینز هر صورت زبانی که کاربرد بیشتری داشته باشد به مرور زمان دستوری می‌شود. وی برای توجیه استدلال‌های خود سه اصل پردازشی کاستن حوزه‌ها، افزایش پردازش برخط و کاستن صورت‌ها<sup>۱</sup> را ارائه می‌کند. «د.گ.ن» به منظور تبیین تولید ساخت‌های نامتقارنی که تناظر میان سطوح سه گانه این دستور را برهم می‌زنند از اصل اول هاوکینز کمک می‌گیرد. اصل کاستن بیان می‌کند: «ذهن انسان ترجیح می‌دهد تا توالی‌های متصل صورت‌های زبانی و ویژگی‌های معنایی و نحوی آنها را که به یکدیگر متصل یا وابسته‌اند، به حداقل برساند» (هاوکینز، ۲۰۰۴: ۳۱).

بنابراین در این پژوهش از میان سه اصل پردازشی «د.گ.ن» هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸)، اصل تمامیت حوزه‌ها و از میان سه اصل پردازشی فرضیه تطابق دستور و کنش هاوکینز (۲۰۰۴)، اصل کاستن حوزه‌ها مورد استفاده قرار خواهند گرفت. به منظور دستیابی به هدف اول این بخش، مثال‌هایی از بند موصولی فارسی در هر دو حالت پیش‌فعلی و پس‌فعلی ارائه خواهد شد.

مثال (۵) الف) استادی(فاعل) [ که در جلسه اختتامیه همایش سخنرانی کرد ] دانشیار شد.

ب) استادی(فاعل) دانشیار شد [ که در جلسه اختتامیه همایش سخنرانی کرد ].

در جمله الف اصل تمامیت حوزه‌ها در رقابت با اصل کاستن حوزه‌ها پیروز شده است. چراکه بند موصولی که به‌عنوان توصیف‌گر لایه ویژگی در سطح بازنمودی در کنار هسته اسمی (استادی) تشکیل یک واحد معنایی یکپارچه می‌دهد در سطح صرفی - نحوی نیز در مجاورت آن نگاشت شده است. رعایت اصل تمامیت حوزه‌ها به معنی برقراری تناسب میان سه سطح «د.گ.ن» و در نتیجه تولید سازه‌ای با بالاترین میزان شفافیت است. با این حال، طبق تعریف اصل کاستن حوزه‌ها به‌کارگیری این جمله بار پردازشی بیشتری نسبت به جمله ب دارد.

در مقابل، در جمله ب اصل کاستن حوزه‌ها به پیروزی رسیده است. در این مثال، بند موصولی در سطح صرفی - نحوی با فاصله از هسته نگاشت شده در حالی که این دو در سطح بازنمودی ساخت معنایی واحدی محسوب می‌شدند؛ در نتیجه، اصل تمامیت حوزه‌ها در این جمله نقض شده است. به منظور درک بهتر رعایت

اصل کاستن حوزه‌ها در این مثال و سایر مثال‌های این بخش از روش هاوکینز (۲۰۱۴) استفاده شده است. براساس نظر هاوکینز (۲۰۱۴: ۱۴۸) از آنجایی که در زبان‌های فعل‌آغاز مانند انگلیسی اصل کاستن حوزه‌ها رعایت می‌شود، توالی هسته قبل از بند موصولی تقریباً بدون استثناء در این زبان‌ها به کار می‌رود اما در زبان‌های فعل‌پایان چنین حالتی وجود ندارد.

بررسی جمله الف در مثال فوق تأییدکننده این مطلب در زبان فارسی (به‌عنوان زبانی فعل‌پایانی) است. در این مثال سه سازه اصلی پررنگ شده‌اند:

مثال (۶) الف) استادی که در جلسه اختتامیه همایش سخنرانی کرد دانشیار شد.

سخنگویان فارسی به منظور درک سازه‌های بلافصل (سه واژه پررنگ) این جمله باید ۸ واژه (استاد، جلسه، اختتامیه، همایش، سخنرانی، کرد، دانشیار، شد) را درک و پردازش کند. با توجه به تعریف اصل کاستن حوزه‌ها (هاوکینز، ۲۰۰۴: ۳۱) مشخص است که چنین ساختی از لحاظ اصول پردازشی بهینه نیست. به عبارتی، نسبت واژه‌هایی که در این جمله از جانب سخنگویان فارسی پردازش می‌شوند نسبت به واژه‌هایی که برای پردازش سریع سازه‌های بلافصل بند اصلی مورد نیاز است ۸ به ۲ است. در نتیجه، با الگوگیری از استدلال هاوکینز (۲۰۱۴: ۱۴۶) میزان بهینگی پردازش این جمله ۲۵٪ است که نشان از رعایت نشدن اصل کاستن حوزه‌ها در این مثال دارد. در مقابل، جمله ب در مثال فوق نشان از رعایت اصل کاستن حوزه‌ها دارد:

مثال (۷) ب) استادی دانشیار شد که در جلسه اختتامیه همایش سخنرانی کرد.

سخنگویان فارسی به منظور درک سازه‌های بلافصل این جمله تنها نیاز به درک سه واژه دارند. الگوگیری از استدلال هاوکینز (۲۰۱۴: ۱۴۶) در مورد این مثال نشان می‌دهد که برای درک سریع محتوای اصلی این جمله نسبت ۳ به ۳ بین واژه‌های مورد نیاز و واژه‌های درک شده از جانب شنونده برقرار است. در نتیجه میزان بهینگی اصل کاستن حوزه‌ها در این مثال ۱۰۰٪ است که نشان از رعایت این اصل دارد.

بررسی این مثال نشان می‌دهد که رعایت اصل تمامیت حوزه‌ها منجر به رعایت تناسب بین سطوح زبانی «د.گ.ن» و در نتیجه تولید ساخت موصولی پیش‌فعلی می‌شود و پیروزی اصل کاستن حوزه‌ها باعث تولید ساخت پس‌فعلی و تسهیل پردازش ذهنی می‌شود.

اگر نظریات هسپلمت (۱۹۹۹)، بایبی و هاپر (۲۰۰۱)، هاوکینز (۲۰۰۴) و هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸) را در نظر بگیریم، پردازش ذهنی آسان‌تر در تعیین بسامد کاربرد دو سازه مورد بحث در این پژوهش نقش مهمی ایفا می‌کند.

در «د.گ.ن» اهمیت تولید طبیعی گفتار تا حدی است که به پیروی از یکی از شناخته‌شده‌ترین الگوهای تولید گفتار در روان‌شناسی (نظریه لیولت) از رویکرد بالا به پایین استفاده می‌شود. چنین سازوکاری علاوه بر منطبق بودن با رویکرد طبیعی تولید گفتار این مزیت را دارد که عناصر کاربردی و معنایی که در سطوح آغازین متعلق به هم هستند را می‌توان پس از تولید در مرحله رمزگذاری و به منظور پردازش بهتر جابجا کرد. اگرچه چنین سازوکاری میزان تناسب نقش و صورت زبانی را کاهش می‌دهد اما موجب تسریع در پردازش ذهنی مخاطب می‌شود.



«د.گ.ن» ساخت واحدهای نامتقارنی همچون ظاهر شدن بند موصولی را نیز با الگوگیری از نظریه تولید گفتار لیولت (۱۹۸۹) تبیین می‌کند. دی‌اشمیت (۱۹۹۴) برپایه مدل تولید گفتار لیولت (۱۹۸۹) به تبیین اصل «وزن پایانی» (end wieght) پرداخته است. براساس نظر وی، توالی برخط سازه‌ها نشان‌دهنده مدت زمانی است که عملیات سازنده برای تولید و همچنین پردازش آنها نیاز دارد. بر این اساس همواره سازه‌های کوچک‌تر (سبک‌تر) در رقابت با سازه‌های بزرگ‌تر (سنگین‌تر) پیروز شده و زودتر از جانب عملیات سازنده تولید می‌شوند و به همین دلیل در ترتیب برخط سازه‌ها نیز پیش از سازه‌های سنگین‌تر قرار می‌گیرند. بنابراین وزن سازه‌ای نقش مهمی در تعیین ترتیب سازه‌های بسیاری از زبان‌ها دارد؛ نتایج گیسون (۱۹۹۸) و هاوکینز (۱۹۹۴، ۲۰۰۰ و ۲۰۰۴) نیز موید این ادعاست. هاوکینز (۲۰۰۴) در این مورد بیان می‌کند در هر سازه (گروه یا بند) عناصر سنگین‌تر تمایل به قرار گرفتن در جایگاه پایانی دارند (نقل شده در هاوکینز، ۲۰۰۷: ۹۴). هنگولد و مکزی (۲۰۰۸: ۳۳۲) عنوان می‌کنند که در تولید طبیعی گفتار عناصر غیراصلی سنگین در انتهای جمله قرار می‌گیرند تا هم نحوه تولید گفتار و هم پردازش ذهنی آن برای مخاطب تسهیل گردد. همان‌گونه که در بحث مربوط به نحوه تولید بند موصولی پس‌فعلی مشخص شد فرایند تولید آنها در هر دو صورت بی‌نشان و نشان‌دار در سطوح بینافردی و بازنمودی مشابه است. تفاوت میان این دو ساخت از جانب عملیات رمزگذاری در سطح صرفی - نحوی معین می‌شود چراکه در این مرحله سنگینی سازه وصفی روی ترتیب نگاشت عناصر اثرگذار خواهد بود. بر این اساس عناصر سنگین همچون عناصر دارای نقش کاربردی و معنایی در مراحل ورود به قالب صرفی - نحوی دارای اولویت هستند. در «د.گ.ن» عقیده بر این است که به منظور تولید و پردازش بهتر گفتار عناصر غیراصلی سنگین‌تر می‌توانند از قواعد ترتیب سازه‌ای تخطی کنند و پیش از تمام عناصر در جایگاه پایانی قرار گیرند. چنین ساختی باعث می‌شود تا همزمان با تسهیل در گفتار، مخاطب نیز در مدت زمان کمتری عناصر اصلی و در نتیجه محتوای ارتباطی گوینده را درک کند. این دستور با الگوگیری از نظریه لیولت (۱۹۸۹) بیان می‌کند در «د.گ.ن» نیز سازه‌های کوچک‌تر در مرحله عملیات صورت‌بندی سریع‌تر آماده می‌شوند چراکه قواعد کمتری برای ساخت آنها به کار گرفته می‌شود. با این حال «د.گ.ن» در تبیین ظاهر شدن سازه‌های سنگین در انتهای جمله اعتقادی به این ندارد که چون سازه‌های کوچک‌تر سریع‌تر ساخته می‌شوند زودتر در جایگاه‌های آغازی و میانی قرار می‌گیرند. به عبارتی، «د.گ.ن» در توجیه سهولت تولید گفتار از این اصل رویکرد لیولت (۱۹۸۹) پیروی می‌کند چرا که در مرحله عملیات صورت‌بندی سازه‌های کوچک‌تر سریع‌تر تولید می‌شوند و زودتر بیان می‌شوند.

## ۵- نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف تبیین فرایند خروج سازه در فارسی بر پایه «د.گ.ن» صورت گرفت. نتایج پژوهش در مورد ساخت موصولی نشان داد که ساخت موصولی در سطح بینافردی معادل اقدام کلامی است که از دو کنش‌گفتمان تشکیل شده است. کنش‌گفتمان فرعی که در سطح صرفی - نحوی تحت عنوان بند موصولی شناخته می‌شود دارای نقش بلاغی توضیح حاشیه‌ای است چراکه هر زمان رابطه وابستگی بین کنش‌گفتمان‌های

یک اقدام گفتاری برقرار شود یکی از آنها دارای نقش بلاغی خواهد بود. طبق شیوه نگاشت صرفی - نحوی، نقش‌های دستوری و سنگینی سازه در تعیین ترتیب سازه‌های بند نقش دارند. در بحث تعیین ترتیب سازه‌ای بند بی‌نشان از ویژگی نقش‌های دستوری و همچنین نقش‌های کاربردی فارسی برای تعیین ترتیب سازه‌ای استفاده شد. «د.گ.ن» از ویژگی سنگینی سازه برای توجیه فرایند خروج استفاده می‌کند. براساس اصول این دستور در فرایند نگاشت عناصر روی قالب بند عناصر غیراصولی سنگین به‌عنوان نخستین عناصر اجازه ورود به قالب بند را دارند و با توجه به ویژگی‌های زبان مورد نظر به یکی از جایگاه‌های آغازی یا پایانی بند می‌روند. این اصل باعث می‌شود تا فارسی به‌عنوان زبانی که همواره برای ساخت‌های بی‌نشان محمول را در جایگاه پایانی قرار می‌دهد با تخطی از این قاعده بند موصولی که در مقایسه با هسته خود سنگین‌تر هستند را به جایگاه پایانی منتقل کند. «د.گ.ن» در تبیین علت ارجح‌تر بودن ساخت موصولی پس‌فعلی نسبت به ساخت پیش‌فعلی از معیارهای پردازشی بهره می‌گیرد. براین اساس، هر زمان بند موصولی به‌عنوان توصیف‌گرهایی سنگین در انتهای جمله ظاهر شوند میزان بار پردازشی مورد نیاز برای درک سازه‌های بلافصل بند اصلی کاهش پیدا می‌کند. نادیده گرفتن مفهوم حرکت، این دستور را از استدلال‌های انتزاعی نظریه‌های قبل رها کرده است. در این دستور هر واحد زبانی که تولید می‌شود عیناً همان چیزی است که در ذهن گوینده بوده و چنین تصویری از زبان هدف نهایی بسیاری از رویکردهای نقش‌گرا است؛ چراکه در مکتب نقش‌گرایی زبان ابزار برقراری ارتباط است و تمایزی میان آن و آنچه در ذهن (تحت عنوان ژرف‌ساخت) وجود دارد، وجود ندارد.

## منابع

- آهنگر، عباسعلی (۱۳۷۹). ساخت جمله مرکب ناهمپایه در زبان فارسی برپایه نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی، رساله دکتری زبان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران.
- راسخ مهند، محمد (۱۳۹۱). «گروه حرف اضافه‌ای پس از فعل: دلایل نقشی و رده شناختی»، مجموعه مقالات هشتمین همایش زبان‌شناسی، به کوشش محمد دبیرمقدم، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، ۱: ۲۸۰-۲۹۳.
- راسخ مهند، محمد؛ علیزاده صحرای، مجتبی؛ ایزدی‌فر، راحله؛ قیاسوند، مریم (۱۳۹۱). «تبیین نقشی خروج بند موصولی در زبان فارسی»، مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی، ۱: ۲۱-۴۰.
- Baltin, M, (1984). "Extrapolation Rules and Discontinuous Constituent", *Linguistic Inquiry*, 15: 157-163.
- Bybee, J., & Hopper, P, (Eds.) (2001). *Frequency and the emergence of linguistic structure*, Amsterdam: John Benjamins.
- Culicover, P. & M. Rochemont (1990). "Extrapolation and the Complement Principle", *Linguistic Inquiry*, 21: 23-47.
- Gibson, E, (1998). "Linguistic complexity: locality and syntactic dependencies", *Cognition*, 68: 1-76.

- Givón, T. (2001). *Syntax: An Introduction*, Amsterdam, John Benjamins Publishing Company.
- Greenberg, H. (1963). Some universals of grammar with particular reference to the order of meaningful elements, In *Universals of grammar*, Joseph H. Greenberg (ed.), 73: 113. 2nd ed. 1966, Cambridge, Mass: MIT Press.
- Haider, H. & Rosengren, I. (2003). "Scrambling: Nontriggered Chain Formation in OV Language", *Journal of Germanic Linguistics*, 15: 203-267.
- Haspelmath, M. (2005). *The Word Atlas of Language Structures*, Oxford: Oxford University Press.
- Hartmann, R. (1997). "From contrastive textology to parallel corpora", In *language history and linguistic modeling*, Edited by R. Hickey and S. Puppel. Mouton de Gruyter.
- Hawkins, J. (1994). *A performance theory of order and constituency*, Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Hawkins, J. (2004). *Efficiency and Complexity in Grammars*, Oxford: Oxford University Press.
- Hawkins, J. (2007). "Processing typology and why psychologists need to know about it", *New Ideas in Psychology*, (25): 87-107.
- Hawkins, J.A. (2014). *Cross-linguistic variation and efficiency*. Oxford: Oxford University Press.
- Hengeveld, K. (2013). A New approach to clausal constituent order. In *Casebook in Functional Discourse Grammar*. Edited by J. L. Mackenzie Hella Olberts.
- Hengeveld, K. & Mackenzie, L. (2008). *Functional Discourse Grammar: A Typologically-Based Theory of Language Structure*. Oxford: Oxford University Press.
- Hengeveld, K. & Mackenzie, L. (2005). Dynamic expression in Functional Discourse Grammar, In Casper de Groot, and Kees Hengeveld (eds.), *Morphosyntactic expression in Functional Grammar (Functional Grammar Series 27)*. Berlin: Mouton de Gruyter, 53-86.
- Kayne, R. (1994). *The Antisymmetry of Syntax*, MIT Press, Cambridge.
- Keizer, E. (2015). *A Functional Discourse Grammar for English*. first edition, Oxford Press.
- Klooster, W.G (2002). *The syntax of relativization*, Netherlands: Utrecht: de vrice.
- Koster, J. (1995). "Extraposition as coordination", Talk presented at MPI and Von Humboldt Universität, Berlin.
- Levelt, W. (1989). *Speaking: From intention to articulation*, Cambridge, MA: MIT Press.
- Reinhart, T. (1980). "On the Position of Extraposed Clauses", *Linguistic Inquiry*, 11: 621-624.
- Rijkhoek, P. (1996). "Result Clauses and Conjunction", In: R. Jonkers et al. (eds) *Language and Cognition* 5, Rijksuniversiteit Groningen.
- Rochemont, M. & Culicover, P. (1997). "Deriving dependent right adjuncts in English", In: D. Beerman et al. (eds) *Rightward Movement*, John Benjamins, Amsterdam, 279-300.

- 
- Wilder, C. (1995). “Rightward movement as leftward delation”, In: U. Lutz & J. Pafel (eds) *Extraction and Extraposition in German*, John Benjamins, Amsterdam, 273-309.